

بعث و رسالت در اندیشه‌ی فلسفی و کلامی استاد مطهری

گروه دین پژوهی



چکیده

یافتن نوع نگاه استاد مطهری به نکات کلیدی فهم فلسفه‌ی بعثت و رسالت، موضوع اصلی این جستار است. علل و عوامل بعثت، موضوعی است که ارتباطی تنگاتنگ با موضوع اصلی بحث این نوشتار دارد. استاد مطهری به مباحث فراوانی در خصوص بعثت پرداخته‌اند که برخی از آنها بسیار مورد توجه قرار گرفته است، اما برخی کم‌تر مورد عنایت بوده است. علل و عوامل بعثت، وجه حاجت بشر به رسالت و بعثت، قلمرو بعثت و رسالت، هدف بعثت، مسأله‌ی خاتمیت، رابطه‌ی خاتمیت و امامت و... موضوعات و مباحثی هستند که مورد توجه جدی استاد مطهری بوده است. پرداختن به همه‌ی مسائل فوق، از زبان استاد، مجالی وسیع و فراتر از یک مقاله طلب می‌کند،

لذا تمرکز اصلی بحث و کانون تأمل در این نوشتار مواردی است که به فهم فلسفه‌ی بعثت از منظر استاد مطهری مربوط می‌شود. پس از فهم اجمالی علل و عوامل کلیدی بعثت و رسالت، استاد، فلسفه‌ی بعثت را در گفتمان هماهنگ و سازگار دین و دنیا و تلائم دینی دنیا و آخرت و توجه توأمان به حیثیت فردی و جمعی انسان و روابط سه‌گانه‌ی انسان با خود، با انسان‌های دیگر و با طبیعت، در طول رابطه‌ی انسان با خدا، تبیین می‌کند.

واژگان کلیدی: بعثت، انسان، جامعه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، ایمان، عدالت اجتماعی.

مقدمه

مطلع سخن را با بیان استاد مطهری رحمته الله علیه آغاز می‌کنیم که: روز مبعث خاتم الانبیا، روز توحید و به همین جهت روز آزادی بشر است؛ روز رستاخیز جهان انسانی است؛ روز عقل و علم است. آری بدون شک اسلام منادی توحید در جهان است. فریاد «لا اله الا الله» را، فریاد این که جز خدا چیز دیگری شایسته‌ی پرستش و عبادت و خضوع و کرنش نیست و بشر جز در پیشگاه حق در پیشگاه هیچ موجودی، اعم از مجرد و مادی، نباید خضوع نماید، این فریاد را اسلام بر آورد: «... تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». این آیه همان آیه ای است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به عنوان بخشنامه، به نام سران جهان آن روز فرستاد. این روز، روز رستاخیز انسانیت است، زیرا در این روز تنها او برانگیخته و مبعوث نشد؛ او برانگیخته و مبعوث شد و از مبعوث شدن او جهانی برانگیخته و مبعوث شد؛ دنیایی پیاخاست؛ انقلابی عظیم و همه جانبه بر پا شد؛ انقلابی که در آن واحد در دو جبهه بود؛ در دو جبهه‌ی متخالف و متضاد؛ هم برونی و هم درونی، هم اخلاقی و هم اجتماعی، هم معنوی و هم دنیایی. می‌دانیم که انقلابات مقدس اجتماعی منتهای هنرشان این است که در طبقه‌ی محروم و مظلوم روح حیاتی

بدمند و آنها را به قیام در برابر طبقه‌ی استثمارگر وادار کنند. ماهیت انقلاب اسلامی پیامبر ﷺ تنها این نبود که طبقه‌ای را به جان طبقه‌ی دیگر بیاندازد، البته این کار را کرد، این روح را دمید و مردم را به قیام در برابر ظلم وادار نمود، اما کارش تنها این نبود. کاری بالاتر و انقلابی عظیم‌تر نیز بر پا کرد که جز از او و کسانی از طراز او، یعنی پیغمبران، ساخته نیست. انقلاب درونی ایجاد کرد، یعنی بشر را حتی علیه تبهکاری‌های خودش به قیام واداشت. این خصوصیت منحصرأ از مذهب است که قادر است آدمی را علیه تبهکاری و جنایتکاری شخص خودش به قیام وادارد، که از خود حساب بکشد، خود را ملامت کند، و خود را به پای محکمه‌ی عدل و انصاف بکشد (مطهری (الف)، ۱۳۷۴، ۱۵-۱۳).

استاد مطهری در آثار خود به مناسبت‌های مختلف به جوانب مختلف مسأله‌ی بعثت پرداخته‌اند. عناوین ذیل موضوعاتی هستند که این شهید اندیشمند در رابطه با مسأله‌ی بعثت و رسالت بدان توجه نموده است:

- ۱) علل و عوامل بعثت؛
 - ۲) وجه حاجت بشر به رسالت و بعثت؛
 - ۳) قلمرو بعثت و رسالت؛
 - ۴) هدف بعثت؛
 - ۵) مسأله‌ی خاتمیت؛
 - ۶) رابطه‌ی خاتمیت و امامت؛
- آنچه از میان مباحث استاد درباره‌ی بعثت و رسالت مورد نظر این جستار قرار گرفته است، مباحثی است که تبیین‌گر مسأله‌ی مهم فلسفه‌ی بعثت و رسالت است.

فلسفه‌ی بعثت و بیداری عقول

فلسفه‌ی بعثت انبیا و ارسال رسل از دیر باز محل تأمل حکما و متکلمان، و در واقع همه‌ی اندیشمندان دینی بوده است و پاسخ‌های مختلفی بدان داده شده است. استاد رأی خود را براساس فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام تبیین می‌نمایند:

حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱، در باب فلسفه‌ی آمدن پیغمبران

می‌فرماید: پیامبران را پشت سر هم فرستاده تا آن پیمانی را که در فطرت مردم از آنها گرفته از ایشان بخواهند، یعنی آنها را بر جاده‌ی فطرت و طبیعتشان بیندازند؛ موانع فطرتشان را برطرف کنند؛ نعمت‌هایی که به آنها داده و فراموش کرده‌اند به یادشان بیاورند؛ بشناسانند به آنها که تو چه هستی و چه نعمت‌هایی به تو داده‌ام. این نعمت‌هایی که تو خودت را در خدمت او قرار می‌دهی، او باید در خدمت تو باشد. تا خاک‌ها را از روی دفائن عقول بردارند. دفائن، گنج را می‌گویند که در زیر خاک است، چون در زیر خاک است و خاک رویش را گرفته آدم از رویش راه می‌رود ولی نمی‌فهمد که زیر پایش گنج است. تا خاک‌ها را از روی گنجینه‌های عقل‌ها بردارند (همان، ۳۲ و ۳۳).

علل و عوامل بعثت

علی رضی الله عنه عصر و زمینه‌ی بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را این طور توصیف می‌فرماید: «أرسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الأمم و انتقاض من المبرم و انتشار من الامور و تلظ من الحروب و الدنيا کاسفه النور ظاهره الغرور علی حین اصفرار من ورقها و ایاس من ثمرها»؛ یعنی خداوند او را در دوره‌ای مبعوث فرمود که فترت و فاصله‌ای در آمدن پیامبران رخ داد بود. ملت‌ها در خوابی گران و طولانی فرو رفته بودند. کارها پراکنده و تنور جنگ‌ها داغ بود. جهان را تاریکی فرا گرفته و غرور و فریب در آن نمایان بود. برگ درخت بشریت به سوی زردی گراییده و امیدی به میوه‌ی این درخت نمی‌رفت.

پیامبران معمولاً در مواقعی ظهور کرده‌اند که بشریت و لاقط محیط اجتماع ظهور آنها در یک پرتگاه خطرناکی قرار داشته و آنها سبب نجات و اصلاح اجتماع خود شده‌اند. قرآن کریم خطاب به مردم عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»؛ شما در پرتگاه سقوط در آتش بودید که خداوند (به وسیله رسول مکرم) شما را از آن نجات داد (مطهری (الف)، ۱۳۷۴، ۸۲).

گاه سخن از علل و عوامل بعثت به معنای عام آن است و گاه سخن بر سر بعثت

خاص پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. استاد مطهری درباره‌ی علل و عوامل بعثت عامه و بعثت خاصه، هر دو، سخن گفته‌اند. درباره‌ی بعثت به معنای عام و علل و عوامل آن از فرمایشات قرآن مدد می‌جوید و درباره‌ی فلسفه‌ی ارسال انبیا از نظر قرآن می‌گویید:

آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی بقره از عجیب‌ترین آیات است که در فلسفه‌ی بعثت و نبوت و ارسال انبیا می‌باشد. می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»؛ مردم همه یک واحد جمعیت بودند، یک جمعیت بودند، یعنی هیچ اختلاف و تشتت و تفرقی در میان بشر نبود. یعنی زمانی بر بشر گذشته است که در آن زمان در میان افراد بشر اختلافاتی وجود نداشته است. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ خدا پیغمبران را آن وقت مبعوث کرد، در حالی که مبشر و منذر بودند و به مردم نوید می‌دادند که اگر این طور عمل نکنید، چنین و اگر آن طور عمل نکنید، چنان، و با آنها کتاب (مقصود از کتاب در این جا شریعت و قانون است) نازل کرد، برای این که این قانون در میان مردم حکم کند در آنچه که در آن اختلاف دارند. یعنی اختلافاتی در میانشان پیدا شده، قانون بیاید و حل‌کننده‌ی اختلاف باشد. بنابر این، از این آیه چنین استنباط می‌شود که همه‌ی مردم در یک زمانی امت واحد بودند، هیچ اختلافی نبود، بعد در آنها اختلاف پیدا شد، و چون در آنها اختلاف پیدا شد، خدا قانون و کتاب برای آنها نازل کرد تا کتاب حل‌کننده‌ی اختلافات مردم در زندگی باشد برهه‌ای از زمان بر بشر گذشته است که کتاب و قانون نداشته است و احتیاجی هم به قانون نداشته است. بعد اختلاف پیدا می‌شود. در ابتدا موضوع اختلاف در میان نبود، بعد که بشر، کم کم زندگی اش توسعه پیدا کرد و بنا گذاشت از مزایای زندگی برای خودش استفاده بکند و بگیرد، طبیعتاً بعضی قوی‌تر بودند و برخی ضعیف‌تر؛ قوی‌ترها بیشتر گرفتند و ضعیف‌ترها محروم ماندند، و قوی‌ها ضعیف‌ها را استخدام می‌کردند. اختلافات از این جا پیدا شد. چون در روابط مردم، که قبلاً مثل یک خانواده زندگی می‌کردند، این اختلافات و بیگانگی‌ها پیدا شد، قانون عادلانه آمد میان مردم و گفت خیر، قوی حق ندارد

حق ضعیف را بخورد؛ قوی حقی دارد، ضعیف حقی دارد، بزرگ چنین، کوچک چنین، عدالت چنین.

پس مردم در یک دوره ای واحد و یکنواخت بودند، بدون اختلاف و بدون این که احتیاج به قانونی داشته باشند که در روابط اجتماعی آنها رفع اختلافات بکنند. بعد اختلاف و تفاوت در میان آنها پیدا شد، و خداوند پیغمبران صاحب کتاب را، که از نوح شروع می‌شوند، فرستاد: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ پیغمبران را فرستاد و با آنها کتاب و قانون فرستاد تا آن کتاب و قانون در میان مردم حاکم باشد (مطهری (ب)، ۵۳۱۳۷۴-۵۸).

اما فلسفه‌ی تجدید بعثت انبیا چیست و چرا خداوند به طور متوالی رسولی را بعد از رسول دیگر مبعوث نموده است و به طور کلی علل تجدید بعثت در تاریخ ادیان چیست؟ در این رابطه استاد می‌فرماید:

قرآن یک اختلاف ثانوی را بیان می‌کند و می‌گوید بعد از آنکه قانون اجتماعی در میان مردم آمد تا حل‌کننده‌ی اختلافات اجتماعی آنها باشد و عدالت را در میان مردم برپا کند، جلوی ظلم ظالم را بگیرد، به مظلوم کمک کند و حسن روابط اجتماعی ایجاد کند، خود این‌ها موضوع یک اختلاف دیگر در میان افراد بشر شد. چه اختلافی؟ اختلافات مذهبی. یک پیغمبری می‌آید با یک کتاب، بعد یکی از پیروان این دین می‌آید و بدعتی در دین ایجاد می‌کند. آن دیگری بدعتی دیگر ایجاد می‌کند و رفته رفته مذاهب از آن منشعب می‌شود، همین طور که در هر شریعت مذاهب مختلف پیدا شد. آن وقت پیغمبرانی که پس از پیغمبر صاحب شریعت اول، یعنی حضرت نوح علیه السلام آمدند، قانونی که آنها آوردند، برای حل دو اختلاف بود، یکی رفع اختلافات مردم در امور زندگی، یعنی قانون برای زندگی، مردم آوردند، و دیگر این که آمدند و این آراء و اهواء و عقاید باطل را نسخ کردند. گفتند: «این حرف‌ها چیست و این مذاهب مختلف یعنی چه؟». این اختلاف دوم را قرآن کریم چنین بیان می‌کند:

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» (بقره،

۲۱۳)؛ اختلاف دوم که اختلاف در خود دین است، از ناحیه‌ی صاحبان اغراض و هوی و هوس پیدا شد، از روی جهل و نادانی و قصور نبود. این طور نبود که چون نمی‌دانند اختلاف می‌کنند، بلکه می‌دانند و اختلاف می‌کنند، می‌دانند و حقیقت را کتمان می‌کنند، می‌دانند و یک چیزی اضافه می‌کنند. «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ»؛ و اختلاف نکردند [آنان که کتاب داده شدند]. «إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» (آل عمران، ۱۹)؛ مگر پس از آن که علم به آن کتاب را واجد بودند، روی بغی، روی ظلم، روی سرکشی و هوای نفس.

پس پیغمبران صاحب شرایع غیر از صاحب شریعت اول دو کار می‌کردند؛ یکی این که قانونی برای مردم می‌آوردند که این قانون حل‌کننده‌ی اختلافات مردم باشد و حقوق و حدود آنها را معین کند، کار دیگرشان این بود که مبارزه می‌کردند با بدعت‌هایی که قبلاً پیدا شده بود، یعنی مرجع حل اختلافات مذهبی بودند (همان، ۵۸).

بنابراین استاد در فلسفه‌ی تجدید بعثت در تاریخ به عوامل متعددی اشاره می‌نماید و معتقد است: ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله تنها معلول تغییر و تکامل شرایط زندگی و نیازمندی بشر به پیام نوین و راهنمایی نوین نیست، بلکه بیشتر معلول نابودی‌ها و تحریف و تبدیل‌های کتب و تعلیمات آسمانی بوده است. بشر چند هزار سال پیش نسبت به حفظ مواریث علمی و دینی ناتوان بوده است، و از او جز این انتظاری نمی‌توان داشت. آنگاه که بشر به مرحله‌ای از تکامل می‌رسد که می‌تواند مواریث دینی خود را از دست خوردن نگهداری کند، علت عمده‌ی تجدید پیام، و ظهور پیامبر جدید، منتفی می‌گردد و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین، موجود می‌شود (مطهری (د)، ۱۳۷۴، ۱۲).

فلسفه بعثت

استاد شهید مرتضی مطهری، فلسفه‌ی بعثت انبیا و ارسال رسل، و به عبارت دیگر فلسفه‌ی بعثت و رسالت، را در رابطه‌ی محکم و ناگسستنی دین و دنیا و رابطه‌ی تنگاتنگ دنیا و آخرت جستجو می‌کرد و در واقع فلسفه‌ی بعثت انبیا را در دو

مقوله‌ی مهم مورد تحلیل و تبیین قرار می‌داد:

۱) ایمان به آخرت؛

۲) برپایی عدالت اجتماعی.

ایمان به آخرت

میان اعتقاد و باور انسان به آخرت و نشئه‌ی دیگری از حیات، غیر از نشئه‌ی فعلی، با فلسفه‌ی نبوت و چرایی نیاز بشر به بعثت انبیا رابطه و همبستگی روشنی وجود دارد. استاد این رابطه و لزوم آن را این چنین تبیین می‌نمایند:

بدون شک اگر ما مسأله‌ی آخرت را بپذیریم، یعنی اگر قبول کنیم که زندگی بشر با مردنش در این دنیا پایان نمی‌پذیرد و نشئه‌ی دیگری ماورای نشئه‌ی دنیا هم وجود دارد و بشر در آن نشئه، حیات و زندگی دارد و در آنجا هم به نوعی مرزوق است و سعادت و شقاوتی دارد (این جزو خبرهایی است که پیغمبران آورده و داده‌اند و از جنبه‌های علمی و فلسفی هم بحث‌هایی شده است)، بدون شک علم و عقل بشر کافی نیست برای تحقیق در مسائل آخرت و تشخیص این که چه چیز برای سعادت اخروی نافع است و چه چیز مضر. حتی بشر با علم و عقل خودش اصلاً نمی‌تواند پی ببرد به وجود یک چنین نشئه‌ای. تا امروز، که علم بشر این همه پیش رفته است، هنوز ما بعد مرگ به عنوان یک مجهول برای بشر تجلی می‌کند؛ هنوز هم واقعاً، قطع نظر از هر فکری، اگر از نظر کلی بخواهیم ببینیم، به صورت یک مجهول است برای بشر، یعنی نمی‌تواند این را از نظر علمی صد در صد اثبات کند که چنین چیزی هست (البته یک قرائن و دلائلی هست اما یک امری که از نظر علم، قطعی تلقی شده باشد نیست). کما این که از نظر علم نمی‌تواند این را صد در صد نفی کند و بگوید نه، علم کشف کرده که چنین چیزی نیست جزء مجهولات بشر است. پس اگر مسأله‌ی عالم آخرت را، که باز خود پیغمبران هستند که اصل وجود آن را خبر داده‌اند و راه سعادت و راه شقاوت در آنجا را نشان داده‌اند، در نظر بگیریم نیاز به انبیا صد در صد قطعی است و جای بحثی در آن نیست (مطهری (ج)، ۱۳۷۴، ۱۶).

عدالت اجتماعی

اما نیاز بشر به بعثت و رسالت فقط در همین بعد خلاصه نمی‌شود، بلکه نوع انسان در زندگی و حیات دنیوی خود که درگیر حیات و زندگی جمعی است (هویت جمعی بشر) نیز مرکز نشانه روی انبیاست. بر این اساس استاد معتقد است:

آن چیزی که بیشتر باید مورد بحث قرار گیرد، مسأله‌ی زندگی اجتماعی است که «آیا واقعاً این زندگی دنیایی بشر نیازی به پیغمبران دارد یا ندارد؟». اولاً ببینیم خود قرآن چه می‌گوید. آیا در قرآن به این مسأله عنایتی هست یا قرآن فقط توجه به عالم آخرت دارد؟ ما می‌بینیم قرآن تنها مسأله‌ی عالم آخرت را بیان نمی‌کند، مسأله‌ی زندگی دنیا را هم از نظر هدف انبیا مطرح می‌کند، خیلی هم واضح و صریح، در آن آیه‌ی معروف «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵)، پیامبران خودمان را با دلایل و بینات فرستادیم، کتاب و مقیاس همراه آنها فرستادیم تا در میان مردم عدالت بر پا شود. پس معلوم می‌شود قرآن این را یک نیازی دانسته است و برای این اصالتی قائل شده است، و در این جا حتی آن هدف دیگر (یعنی شناخت خداوند) را هیچ ذکر نمی‌کند، در جاهای دیگر ذکر می‌کند، ولی در این جا این هدف را ذکر نمی‌کند، شاید برای این که نشان بدهد که این هم اصالتی دارد و واقعاً این جهت مورد نیاز است و باید باشد پس قرآن که نظر داده است که از ضرورت‌های زندگی بشر وجود عدالت است، وجود پیغمبران را برای برقراری عدالت لازم و ضروری می‌داند (همان، ۱۷).

بدین ترتیب، اگر چه امروزه تحت عناوین جدید کلامی، از قبیل وجه حاجت و نیاز بشر به دین و قلمرو ادیان و از این قبیل، رابطه‌ی دین و دنیا در برخی نظریات مخدوش نشان داده شده است و نیاز انسان به دین و هدف بعثت انبیا در آخرت خلاصه شده است، اما استاد، هم از حیث قرآنی و درون دینی و هم از حیث عقلی و علمی و به شیوه‌ی برون دینی، رابطه‌ی ناگسستنی دین و دنیا و دنیا و آخرت را تبیین نموده و می‌گوید:

بشر یک موجود خاصی است که زندگی اش باید زندگی اجتماعی باشد، یعنی بدون این که با یکدیگر زندگی کنند و با یکدیگر ارتباط داشته باشند و زندگی تعاونی داشته باشند امکان پذیر نیست، ولی برخلاف سایر جاندارهای اجتماعی، که به حکم غریزه و اجبار زندگی شان اجتماعی هست، به حکم غریزه اجبار ندارد که زندگی اش اجتماعی باشد. مقصودم این جهت است که حیوان های اجتماعی از طرف خود خلقت و طبیعت مسخر و مجبورند که اجتماعی زندگی کنند؛ تقسیم کار را خود خلقت طبیعت در میان آنها انجام داده است؛ قانون اجتماعی شان را خود خلقت جبراً برای آنها وضع کرده است و آنها هم به طور خودکار، کار خودشان را انجام می دهند. مثلاً زنبور عسل، ما داریم می خوانیم و می بینیم که تکلیف و وظیفه ی خودش را اجباراً می داند، یعنی لزومی نیست با تعلیم و تربیت یاد بگیرد و کوشش کند تا بفهمد راه چیست؛ اجباراً به او داده شده است. وظیفه و راه خودش را اجباراً می داند. پست ها هم عوض نمی شود، هر کدام یک مقام معلومی دارند، آن که کارگر است، کارگر است و آن که مهندس است، مهندس است و آن که حاکم و حکمران و ملکه است، ملکه است. حتی ساختمان های این ها با هم متفاوت است؛ به عکس بشر که باید زندگی اش زندگی اجتماعی باشد و به حکم این که یک موجود مختار و عاقل و آزادی آفریده شده است، تمام این ها را خودش باید انجام دهد، به اختیار خودش. خودش باید فکر کند و برود برای خودش انتخاب کند. این نقص ها از نظر غریزی در بشر هست، به این معنا که به او این غریزه داده نشده است. حالا چرا داده نشده است، آن خودش یک حساب دیگری دارد، که گفته اند چرا داده نشده است. آن وقت بشر به موجب همین که مختار و آزاد آفریده شده است، همیشه امکان تخلف از وظیفه را دارد، و به حکم این که غریزه ی حیات دارد و می خواهد زندگی کند، نفع جو آفریده شده و دنبال منفعت خودش هست. این است که هر فردی آن چیزی که ابتدائاً دربارهی آن فکر می کند این است که در اجتماع دنبال هدف های شخص خودش و فرد

خودش برود، نه دنبال مصلحت اجتماع، یعنی آن چیزی که اول برای بشر و برای فکر بشر مطرح است منفعت فرد است، نه مصلحت اجتماع. مصلحت اجتماع را نه خوب تشخیص می‌دهد و نه، به فرض تشخیص دادن، رعایت می‌کند. حیوان اجتماعی به حکم غریزه، مصلحت اجتماع را تشخیص می‌دهد، می‌رود دنبالش و به حکم غریزه هم آن را اجرا می‌کند. بشر در هر دو ناحیه این نیاز را دارد، نیاز دارد به یک هدایت و رهبری که او را به سوی مصالح اجتماعی‌اش هدایت و رهبری کند، و نیازمند است به یک قدرتی که حاکم بر وجودش باشد که آن قوه‌ی حاکم بر وجودش او را دنبال مصالح اجتماعی بفرستد. می‌گویند پیغمبران برای این دو کار آمدند، هم او را به مصالح اجتماعی راهنمایی می‌کنند و هم یک قدرتی بر وجودش مسلط می‌کنند به نام (ایمان)، که به حکم این قدرت آن مصالح اجتماعی را اجرا می‌کند. دنبال آنچه که مصلحت اجتماعی تشخیص می‌دهد (حالا یا به حکم وحی یا به حکم عقل و علم، فرق نمی‌کند) می‌رود. اگر حکومت دین و حکومت انبیا در میان بشر در گذشته و حال نبود، به عقیده‌ی این‌ها اصلاً بشریتی نبود، یعنی اصلاً امروز بشری روی زمین نبود، بشر خودش را خورده بود، اصلاً بشر فانی شده بود. بشر بقای خودش را در روی زمین، و همین تمدنی را که امروز در روی زمین دارد، مدیون پیغمبران است. آنها، هم او را رهبری کردند و هم خودش را از شر خودش نگهداری کردند. حتی امروز هم که این همه علم پیش رفته و عقل بشر کامل شده است، باز هم نقش انبیا محفوظ است، یعنی همین الان هم بشر تربیت‌های انسانی‌ای که دارد، ارث از گذشته‌ای است که سر منشأش پیغمبران بوده‌اند، و مقدار انسانی‌تی که دارد باز هم از بقایای همان تعلیمات دینی و کتاب‌های آسمانی است که اگر فرض کنیم همین الان تأثیر کتاب‌های آسمانی را با یک قوه و قدرتی از روح بشر به کلی بیرون بکشیم، این مساوی خواهد بود با فنای بشریت، یعنی با از بین رفتن روح انسانیت به طور کلی و قهراً فنای بشریت. بشر به صورت یک موجود درنده‌ای در خواهد آمد که هیچ روح اجتماعی نداشته باشند و همه مجبور باشند با همدیگر باشند، ولی نه مجموع شیرها بخواهند با هم زندگی

کنند، چون خیلی تفاوت است میان افراد بشر، مثل یک جنگلی [خواهد بود] که در آن عده‌ای گوسفند باشد، عده‌ای گرگ، عده‌ای شغال، عده‌ای شیر، عده‌ای ببر، عده‌ای پلنگ، عده‌ای شتر و عده‌ای اسب، که اگر به جان یکدیگر بیفتند قوی ضعیف را پایمال خواهد کرد (همان، ۱۸ و ۱۹).

نتیجه گیری

بر اساس فصول مختلفی که در این نوشتار بیان گردید نتیجه می‌گیریم که فلسفه بعثت بر مبنای علل و عواملی که در راستای فرمایشات امام علی علیه السلام از زبان استاد شهید مرتضی مطهری تبیین شد در گفتمان هماهنگ و سازگار دین و دنیا و تلائم دینی دنیا و آخرت معنا می‌یابد. در این تعبیر از فلسفه‌ی بعثت توجه به ایمان به آخرت همان قدر اهمیت دارد که توجه به عدالت اجتماعی و مبارزه علیه استبداد و استکبار. فلسفه‌ی بعثت بیداری عقول آدمیان است و علل و عوامل و خاستگاه رسالت بر همین اساس معنا می‌یابد. در این گفتمان دیگر کارکرد بعثت و رسالت فقط مسائل شخصی و فردی و رابطه‌ی انسان با خدا نیست، بلکه سه رابطه‌ی دیگر را نیز تبیین می‌کند:

۱) رابطه‌ی انسان با خود؛

۲) رابطه‌ی انسان با انسان‌های دیگر (جامعه)؛

۳) رابطه‌ی انسان با طبیعت.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع و مأخذ

۱) قرآن کریم.

۲) مطهری، مرتضی (۱۳۷۴ الف)، امدادهای غیبی در زندگی بشر، تهران، صدرا.

۳) مطهری، مرتضی (۱۳۷۴ ب)، خاتمیت، تهران، صدرا.

۴) مطهری، مرتضی (۱۳۷۴ ج)، نبوت، تهران، صدرا.

۵) مطهری، مرتضی (۱۳۷۴ د)، ختم نبوت، تهران، صدرا.